

جان لاک و مسئله خوشبختی

فرشاد شریعت^۱

امید شفیع قهفرخی^۲

چکیده:

مقوله «خوشبختی»، از مسائل بنیادین و پرسش‌های دیرینه بشری به‌شمار می‌آید که با ابعاد مختلفی از زندگی بشر پیوند دارد و لذا از زوایای گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته است. در دوران جدید، برخی از متفکران، از جمله جان لاک، به بررسی این موضوع پرداخته و با مشکلات آن دست و پنجه نرم کرده‌اند. جان لاک در این راه با مسائلی همچون لذت و آلام بشری، اصول اخلاقی، عقلانیت رفتاری و معیار نیک و بد، و همچنین اجتماع، نهادهای دینی، حکومت و قانون روبرو بود. او ضمن ترکیب روایتی طبیعت‌گرایانه با روایتی دینی و اخلاقی، به رفع موانع و حل تعارضات خوشبختی در حیطه حیات جمعی بشر پرداخت و بر عقلانیت، تساهل، قانون و حکومت مدنی تأکید داشت. پژوهش حاضر، به واکاوی و بازسازی تلاش لاک برای تحلیل خوشبختی و حل تعارضات آن در انگاره و عمل اجتماعی می‌پردازد.

^۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)؛ farshad_shariat@yahoo.com

^۲. دانشجوی دکتری اندیشه‌های سیاسی (نویسنده مسئول)؛ Omid.Shafiai@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۱۴

کلیدواژه‌ها: جان لاک، خوشبختی، عقلانیت، لذت، فضیلت، تساهل، حکومت مدنی.

۱. مقدمه

حل مسئله سعادت و خوشبختی از مسائل دیرینه بشری است و پیچیدگی مسئله خوشبختی با عطف توجه به فعالیت‌ها و ادراکات شخصی، در کنار رابطه فرد با اجتماع، در اولین گام‌های جدی برای تبیین این مقوله، به پیش چشم، نمودار می‌گردد؛ از جمله: چیستی خوشبختی، دنیوی و اخروی بودن آن، راستین یا دروغین بودن آنچه در ذهن هر فرد است، موانع آن در اجتماع و غیره. بخشی از این دشواری‌ها به عرصه نظر برمی‌گردد و نظریات ارائه شده در این راستا عمدتاً در نظریات اخلاقی جای داده شده‌اند.^۱ دسته‌ای از این مشکلات نیز در عرصه عملی زندگانی بشر نمود می‌یابند و ضمن آن‌که پیوندهای وثیقی با مشکلات و مناقشات نظری پیرامون خوشبختی دارند، در همان اولین تلاش‌های بشر برای جستجوی خوشبختی سر بر می‌آورند. هر یک از افراد بشر، اهداف و میل‌های متعدد و احیاناً متعارضی دارد که در بسیاری از موارد، در یک زمان معین قابل دستیابی نیستند و تصمیم‌گیری فرد را دچار مشکل می‌کنند. افزون بر این، انسان‌ها باید رابطه خود را با محیط اطراف و نیروها و افراد اجتماع نیز روشن کنند و با توجه به اثرگذاری موقعیت‌های محیطی و اجتماعی، خوشبختی «خود چونان عضوی از اجتماع» را نیز بی‌گیری کنند. این مسئله نیز باعث بروز مسائل و مشکلات جدیدی می‌شود و پای «دیگری» (دولت و حکومت، نهادهای دینی، افراد جامعه و غیره) را به میان می‌کشد. بنابراین، بشر در زمینه تنظیم مناسبات خویش برای دستیابی به خوشبختی با مشکلات نظری و عملی مهمی روبرو است. بر همین اساس می‌توان دو حوزه خوشبختی فردی و خوشبختی جمعی را به لحاظ نظری از هم تفکیک کرد و با توجه به منتشر دیدن «خود» در طول زمان پیش و پس از مرگ، در اندیشه دینی، حوزه خوشبختی اخروی را نیز در کنار این دو جای داد.

تحولات گسترده در دوران مدرن، تغییرات مهمی را در برخی انگاره‌های ذهن بشری به دنبال داشت. در دوران مدرن به دلیل توسعه علوم و فنون و ایجاد تکررات بیشتر، سردرگمی انسان در عرصه‌های نظری و عملی بیشتر شده است. تلاش جان لاک در بررسی خوشبختی، معطوف به حل این گونه مشکلات است. او از جمله متفکرانی است که با ادغام تجربه‌گرایی جدید و لیبرالیسم، سهم مهمی در این ماجرا دارد. تصورات جان لاک از خوشبختی از منابع فکری و محیطی مختلفی سرچشمه می‌گیرد. وی از طرفی، با توجه به گرایشات نظری‌اش به سوی بحث فضیلت، تحت تأثیر فلاسفه یونان باستان و خصوصاً ارسطو، و به تبع آن، فلسفه مدرسی مسیحی بود و از طرف دیگر، با توجه به مباحث موسع او پیرامون لذت و آلام بشر، متأثر از اپیکور بوده است؛ اگرچه وجه لذت‌گرایانه روایت وی، او را در مقابل ارسطوگرایان و انگاره کلاسیک آنها از غایت طبیعی و یا بزرگترین خیر بشر قرار می‌داد (Ward 2010: 43)، و وجه فضیلت‌گرایانه‌اش، در مقابل لذت‌گرایی اپیکوری.^۲ او علاوه بر بهره‌گیری از آموزه‌های کتاب مقدس و مسیحیت، از برخی جریان‌های فکری و اجتماعی نوظهور، همچون پاکدینی، پرسبیترینیسم و غیره که به دنبال ترویج صلح و دوستی بودند نیز تأثیر پذیرفت.^۳ با این حال، جان لاک خود را تنها به مباحث نظری دور از اجتماع محدود نمی‌کرد. وی از طرفی یک فیلسوف سیاسی بود و دغدغه حل امور سیاسی و اجتماعی را در سر می‌پروراند، و از طرف دیگر، یک فعال سیاسی - اقتصادی بود که از نزدیک با مشکلات داخلی و خارجی کشور خود دست و پنجه نرم می‌کرد. به نظر می‌رسد، خشونت‌های گسترده در انگلستان و تلاش‌های برخی افراد در حمایت از حکومت‌های مطلقه و استبدادی در آن سرزمین،^۴ در نظر لاک، از جمله موانع خوشبختی محسوب می‌شدند. این امور برای او انگیزه‌ای شد تا تلاش فکری و عملی خود را برای رفع آنها و هموار کردن راه خوشبختی در عرصه اجتماع به کار بندد و ضمانت‌های عملی آن را پیش‌بینی کند.

به این ترتیب، مضامین اولیه لاک برای برخورد با پیچیدگی‌های نظری مقوله خوشبختی از دل این منابع بیرون آمده است. این مفاهیم با برداشت و چینش خاصی که لاک از آنها ارائه

داده است، در یک نظام به هم پیوسته، برداشت و تصور خاص وی از خوشبختی را به نمایش می‌گذارند. لاک به دنبال آن بود که نشان دهد می‌توان با شناسایی و بسط حوزه‌های غیرمتعارض و حذف حوزه‌های متضاد، به مبنای مناسبی برای توافق دست یافت. از این جهت، تلاش فکری او برای برون‌رفت از مشکلات زمانه و پی‌ریزی نظام فکری و سیاسی کارآمد، درخور توجه جدی است.^۵

پژوهش حاضر تلاش دارد تا با بررسی تحلیلی متون لاک، رویکرد وی به مسئله خوشبختی، و نیز ماهیت، زمینه و بستر آن را نمایان سازد و چگونگی تلاش و تجویز لاک برای حل تعارضات آن را دریابد. ملاحظات ذکر شده پیرامون برخورد آگاهانه با خوشبختی، این پژوهش را در این جهت سامان داده که ضمن بررسی پایه‌های نظری لاک برای مواجهه با مقوله خوشبختی، آن را در حوزه شخصی و جمعی بررسی کرده و تدابیر لاک برای تأمین و تضمین آن را پی‌جویی نماید.

۲. صورت‌بندی مبانی خوشبختی در نظام فکری لاک

۲-۱. معرفت انسانی

راهیابی به مفروضات و مبادی معرفت‌شناسانه لاک، در شناخت منظومه فکری و نظریات وی در عرصه‌های مختلف امری کلیدی است. به نظر می‌رسد برای درک هر چه بهتر افکار لاک باید به تلاش متفکران پیشین در پایه‌گذاری نوع جدیدی از شناخت توجه کرد. رنه دکارت را می‌توان آغازگر علم و فلسفه مدرن دانست.^۶ استدلال‌هایی که دکارت مطرح کرد، پس از او به منزله دستورالعملی برای تمام مباحث شناخت و متافیزیک، به کار گرفته شد. وی بر نقش افراد، به عنوان «خود عقلانی» در محکم کردن پایه‌های «ساختمان علم» تأکید کرد (سجویک ۱۳۸۸: ۲۹-۳۰). از دید او، حواس، پایه‌های مطمئنی برای شناخت نبودند، اما برخی از فلاسفه، از جمله جان لاک و دیوید هیوم، علی‌رغم بهره‌گیری از ثمرات کار وی و توجه خاص به معرفت بشری، رویکرد دیگری تحت عنوان تجربه‌گرایی (در قالبی نوین) به وجود آوردند. این رویکرد بر نقش مقدم تجربه در تمام عرصه‌های ادراک اصرار داشت. لاک روایتی سراسر از کارکرد ذهن ارائه می‌دهد. از نظر او، عقلانیت انسان از کاربست

ذهن، در هنگام به‌کارگیری مواد دریافت‌شده از طریق تجربه به‌دست می‌آید. بنابراین، این توانایی، اکتسابی محسوب می‌شود؛ به‌طوری که انگاره‌های بسیط، در اثر انفعال حسی پدید می‌آیند و انگاره‌های مرکب، در اثر تأملات بعدی (سجویک ۱۳۸۸: ۴۵-۴۱). بر اساس دیدگاه لاک، «خود، همان شیء اندیشه‌گر خودآگاه... و حس‌پذیر است که لذت و درد را حس می‌کند و قابلیت درک خوشبختی و بدبختی را دارد» (Locke 1999: ii, xxvii, p. 17). بنابراین، «شناخت ما همواره عبارت خواهد بود از شناخت درباره تجربیاتمان در مقام موجوداتی خودآگاه» (سجویک ۱۳۸۸: ۴۷) و خوشبختی و بدبختی و لذت و درد نیز در هویت شخصی انسان‌ها (به منزله افراد، و نه جواهر) جای می‌گیرند (Locke 1999: ii, xxvii, p. 18).

۲-۲. مرزهای منابع معرفتی

یکی از مسائلی که لاک در جستار با آن برخورد می‌کند، و در شرایط سیاسی اجتماعی زمانه وی، و نیز در تأمین و تضمین خوشبختی جمعی از اهمیت وافری برخوردار است، مسئله عقل و دانش بشری، و مرزها و نسبت آن با وحی و ایمان^۷ است. از نظر لاک، عدم توجه به حیطة هر یک از عقل و ایمان، باعث «نابسامانی‌های بزرگ» و یا «حداقل، مناقشات عظیم و شاید اشتباهات فاحش در جهان» شده است. لاک به‌دنبال آن می‌رود که به تعیین مرزهای عقل با ایمان و وحی بپردازد و ساحت‌های متمایز آنها را نشان دهد. در دیدگاه لاک، اینکه انسان‌ها طالب انگاره‌های فکری هستند، نشان‌دهنده جهل بدوی آنهاست و همین جهل اولیه است که باعث می‌شود افراد به‌دنبال علم قطعی بروند و اگر به آن دسترسی نداشتند به علمی ظنی اکتفا کنند تا موافقت خود در مورد امور را بر آن بنا کنند (Locke 1999: iv, xviii, p. 1). برای لاک، کسب علم قطعی، از دو راه عقل و وحی (و از آنجا که به همه وحی نمی‌شود، ایمان به وحی) ممکن است. او در ارائه تعریف از عقل و ایمان چنین می‌آورد که:

تلقی من از عقل، در مقابل ایمان و تعبد، کشف قطعیت یا احتمال قضایا یا حقایقی است که ذهن از طریق قیاس به آنها دست می‌یابد... ایمان و تعبد، از

سوی دیگر، تصدیق به هر قضیه‌ای است که به مدد قیاسات عقلی حاصل نیامده است، بلکه مبتنی بر وثاقتِ شخصِ قائل است و قضیه‌ای تلقی می‌شود که در طی نوعی ارتباط خارق العاده از جانب خدا نازل شده است. این نحوه کشف حقایق را برای آدمیان وحی می‌نامیم (Locke 1999: iv, xviii, p. 2).

جان لاک، همت خود را مصروف آن می‌دارد که حکومت عقل را در عرصه‌هایی که انسان توانایی دستیابی به قطعیت مبتنی بر ادراکات واضح دارد، نشان دهد و حیطة وحی را نیز در آنجایی که عقل راهی ندارد و یا توانایی برون‌رفت از ظن و گمان را ندارد (Locke 1999: iv, xviii, p. 7-8)، تعیین کند. از نظر او، در قضایایی که قطعیت آنها مبتنی بر ادراک واضح سازگاری یا ناسازگاری تصوّرآتمان است - از راه «شهود بی‌واسطه» یا از راه «قیاسات عقلی واضح» - نیازی به مدّکِ وحی، نداریم؛ «و این بیشترین یقینی است که ما می‌توانیم نسبت به چیزی داشته باشیم»، حتی در جایی که خدا چیزی را، بی‌واسطه، به ما وحی کند، نیز «یقین ما نمی‌تواند بیش از علم ما باشد به اینکه این چیز وحی از جانب خدا است» (Locke 1999: iv, xviii, p. 5).

بر این اساس، «ایمان و تعبد هرگز نمی‌تواند ما را به چیزی متقاعد کند که با علم ما منافات دارد» (Locke 1999: iv, xviii, p. 5) و در همه جاهایی که انگاره‌های ما در آنها وضوح آشکاری دارند، «عقل، یگانه داورِ راستین است» (Locke 1999: iv, xviii, p. 6) و در مواردی که فراتر از حیطة کشف قوای طبیعی ما هستند، جای ایمان باز می‌شود (Locke 1999: iv, xviii, p. 7). آنچه لاک در پایان بحث خود بیان می‌کند، ضمن

پذیرش جایگاه ایمان، نشان‌دهنده تأکید وی بر عقلانیت در کسب معرفت است:

قلمرو ایمان و تعبد تا اینجاست، بدون اینکه از عقل تخطی شده باشد یا برای آن مزاحمتی فراهم آمده باشد؛ عقل را حقائق مکشوفه جدید، که از منبع ازلی همه علوم و معارف سرچشمه می‌گیرند، نه آسیب می‌رسانند و نه رنجور

می‌دارند، بلکه یاری می‌کنند و بهبود می‌بخشند (Locke 1999: iv, xviii, p. 10).

جهت‌گیری مباحث لاک در این زمینه، آن بود که از متزلزل شدن پایه‌های عقلانیت جلوگیری به عمل آید و هر یک از قوای طبیعی بشر، در همان راهی که برای آن به انسان اعطا شده‌اند به کار گرفته شوند و نهایتاً عقل، جایگاه درست خود را خصوصاً در مباحث دینی بازیابد (Locke 1999: iv, xviii, p. 10-11)؛ چرا که حتی خدا هم در هنگام سخن با آدمی از قواعد زبان آدمیان استفاده کرده و چیزی که نمی‌فهمند نمی‌گوید (لاک ۱۳۹۲: ۵۷). این تلاش بدین منظور صورت گرفت که در ادامه پایه‌ای برای تساهل و توافق اجتماعی فراهم کند.

۲-۳. اخلاق و رفتار عملی

جان لاک علوم بشری را به سه دسته تقسیم می‌کند. «طبیعیات» به شناسایی «ذات اشیاء چنان‌که خودبخود هستند و روابط و عمل آنها» می‌پردازد؛ «علم رفتار» به «آنچه انسان که موجود عاقل و مختار است موظف است برای رسیدن به هدف خود، خاصه برای نیل به خوشبختی، به عمل آورد» می‌پردازد؛ و «علائم» نیز راه‌هایی هستند که ما را به کسب و تعلیم علم می‌رسانند. در نظر لاک، علم رفتار «مهارت بکارگیری صحیح نیروها و اعمال خود در جهت دستیابی به نتایج خوب و سودمند» است. اخلاق، مهم‌ترین بخش این رشته است که «هدف آن جستجوی قواعد و سنجه‌های عمل انسانی است که با عمل به آنها به خوشبختی می‌رسیم. غایت این علم، فقط نظری و علم به حقیقت نیست، بلکه حق و عمل مطابق حق است» (Locke 1999: iv, xxi, p. 1-3).

لاک در پی‌ریزی بنای اخلاق، با ابطال نظریه انگاره‌های فطری، اصول و مبادی فطری در اخلاق را نیز نشانه می‌رود. لاک می‌پذیرد که «طبیعت، خواست خوشبختی و بیزاری از بدبختی را در نهاد

بشر قرار داده است: این دو در واقع اصول عملی جبری هستند که (چنانکه لازمه اصول عملی است) مدام در فعالیتند و به طور پیوسته، اعمال ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند»، اما اینها خواسته‌هایی هستند که «از اشتهاى نسبت به خیر برمی‌خیزند و نه از تأثیر حقیقت بر فاهمه». بنابراین، «اصول فطری اخلاقی و عمل وجود ندارد» (Locke 1999: i, ii, p. 3)، بلکه اینها در واقع، گرایش‌های طبیعی هستند که نباید با مبادی فطری یکسان انگاشته شوند (کاپلستون ۱۳۷۵: ۹۰). از این رو، قواعد اخلاقی نیاز به برهان و استدلال دارند؛ حتی غیرقابل‌انکارترین آنها مانند پای‌بندی به پیمان‌ها (Locke 1999: i, ii, p. 4-5). بر همین اساس است که لاک پذیرش و اقبال عامه نسبت به فضایل را ناشی از نفعی می‌داند که در آنها وجود دارد (Locke 1999: i, ii, p. 6) که طبیعتاً بر حسب محاسبه عقلی بشر انتخاب شده؛ از این رو، حتی ملاک سنجش فضایل نیز به دست «قانون فلسفی» سپرده شده است (Locke 1999: ii, xxviii, p. 10). با این همه، لاک از مسئله وحی نیز غافل نمانده و آنرا تکمیل‌کننده بحث فضایل و فراهم‌کننده اجبار جهان‌شمول از تعهد اخلاقی می‌داند (Ward 2010: 247, 239-238). او در مباحث سیاسی اجتماعی خود، از ابتدای اخلاق بر طبیعت و عقلانیت و پیوند آن با آموزه‌های وحیانی، بهره‌های فراوان می‌گیرد؛ با این حال، چنین نیست که اعمال اخلاقی تنها با اثبات آموزه‌هایی همچون نامیرایی روح فهمیده شوند (Ward 2010: 247). دلیل این امر، «آرمان عقل‌باورانه» لاک برای علم اخلاق است (کاپلستون ۱۳۷۵: ۱۴۰)^۹ که در نظریه سیاسی اجتماعی او^{۱۰} و مشکل‌گشایی از مسئله خوشبختی مؤثر افتاده است.

۳. خوشبختی فردی

تصور لاک بر آن بوده است که «طبیعت، خواست خوشبختی و بیزاری از بدبختی را در نهاد بشر

قرار داده است» (Locke 1999: i, ii, p. 3) و خدا نیز «ما را به طور وافی با وسایل پی بردن و شناختن خودش تا آنجا که مقتضای هدف هستی و علاقه بزرگ در خوشبختی ماست مجهز ساخته است» (Locke 1999: iv,) (x, p. 1). بنابراین همه انسان‌ها در نهاد خود، خواست خوشبختی و ابزارهای پیگرد آن را دارا هستند. تفاوتی که لاک در اینجا با فیلسوفان یونان باستان و فلاسفه مدرسی دارد آن است که قوای طبیعی انسانی، از جمله عقل، برای همه انسان‌ها به یکسان به رسمیت شمرده شده‌اند؛ هرچند که بالفعل کردن آنها طی یک زمان طولانی انجام گیرد. هر کسی عقل خود را به کار می‌اندازد و «خوشبختی خود را در چیزی قرار می‌دهد»؛ همه انسان‌ها خوشبختی را می‌طلبند اما نه از راهی یکسان. بنابراین، اگر چنین باشد فیلسوفان قدیم در سؤالات بیهوده‌ای سیر می‌کردند (Locke 1999: ii, xxi, p. 55-56).

این افراد، و نه جواهر، هستند که موضوع خوشبختی و بدبختی هستند، و حق و عدل مربوط به جزا و پاداش، و خوشبختی و بدبختی در این هویت شخصی قرار گرفته است (Locke 1999: ii, xxvii, p. 18). بنابراین، ضمن اینکه فرد، اولین جایی است که باید سؤال از خوشبختی و بدبختی را به آن اختصاص داد، این تصویر لاک از نظام جزا، راه را برای بررسی خوشبختی در اجتماع نیز باز می‌کند (Locke 1999: ii, xxvii, p. 28). خوشبختی فردی برای لاک، قبل از هر چیز به دسته‌ای از تصورات بسیط انسان برمی‌گردد که آنها را لذت و درد^{۱۱} می‌نامد.

۳-۱. لذت و درد

لاک در بحث از درد و لذت به اپیکوریسم هابز نزدیک شده است. او با آنکه درک ماهیت را انکار کرده، نوعی حیات‌انگاری ارگانیک^{۱۲} دارد که متضمن معرفت‌شناسی اوست: قوای

آدمی، ضرورتاً به وسیله درد و لذت فعال می‌شوند و این دو، مواد خوشبختی را فراهم می‌آورند (Ward 2010: 43). لذت و درد انگاره‌های بسیطی هستند که «خود را از هر دو راه احساس و فکر به ذهن می‌رسانند». مقصود لاک از لذت و درد «هر آن چیزی است که سبب خوشی یا آزار ما می‌گردد، اعم از این که آن از افکار ذهن ما برخیزد یا از تأثیر اشیاء خارج در بدن ما و خواه آن را از یک طرف، رضایت، خوشی، لذت، خوشبختی و غیره بنامیم یا از طرف دیگر، ناراحتی، رنج، درد، بدبختی و غیره، در هر صورت همه آنها درجات مختلف یک چیزند و همه متعلق به دو تصور از لذت و درد هستند» (Locke 1999: ii, vii, p. 1-2). بنابراین لاک خوشبختی و بدبختی را بر پایه لذت و درد قرار داده و اساساً آنها را از یک جنس قلمداد کرده است.

لاک به بیان این نکته می‌پردازد که درد نیز مانند لذت، در سوق دادن انسان به فعالیت، سودمند است؛ چراکه انسان آماده است استعدادهای خود را برای اجتناب از درد به کار اندازد (Locke 1999: ii, vii, p. 4). وی در جای دیگر فراتر رفته و گفته است که این رفع ناخشنودی^{۱۳} است که اولین قدم به سوی خوشبختی محسوب می‌گردد. زیرا «تا زمانی که در فشار ناخشنودی هستیم، نمی‌توانیم خود را خوش [بخت] بیابیم پس بالطبع آنچه اختیار اراده ما را برای عملی که باید بشود تعیین می‌کند، همین اهتمام به رفع ناخشنودی خواهد بود» و علت دیگر آن است که آنچه به صورت بالفعل در ذهن انسان حاضر است، «همان ناخشنودی است و مشکل است چیزی غایب در ذهن تأثیر کند». بنابراین برای هر فرد «رفع درد اولین قدم و مرحله‌ای ضروری به سوی خوشبختی است» (Locke 1999: ii, p. 36-37) و تجربه نشان داده است که تصورات انسان از خیر، در مقابل احساس درد، متروک می‌شود (Locke 1999: ii, p. 38). لذا لاک ناخشنودی و درد را در درجه اول اهمیت قرار داده است؛ «هرجا ناخشنودی باشد، خواسته نیز هست. زیرا ما پیوسته خوشبختی را می‌خواهیم؛ و هرچه ما از ناخشنودی احساس کنیم، مسلماً همان قدر از خوشبختی می‌خواهیم» (Locke 1999: ii, p. 40). لذا «ناخشنودی

[به شرطی که رفع آن میسور باشد] در تعیین و اداره اراده، تأثیر شدیدتر و فوری‌تر دارد»
(Locke 1999: ii, xxi, p. 41).

لاک جدای از آنکه از طریق انگاره‌های بسیط لذت و درد به شناسایی خوشبختی و بدبختی پرداخته است، راه معکوس را نیز پیموده و در تبیین مفاهیم خوشبختی و بدبختی، درجات مختلف لذت و درد را مطرح می‌کند:

همه دنبال خوشبختی می‌گردند. اگر کسی از من بپرسد، خواسته را چه چیز تحریک می‌کند، در جواب خواهم گفت خوشبختی و فقط خوشبختی. خوشبختی و بدبختی دو امر مابین هستند که حد آنها را نمی‌دانیم... ولی بعضی درجات آنها در ما تأثیر آشکار دارد... و من آن دو را برای اختصار لذت و درد نام می‌دهم (Locke 1999: ii, xxi, p. 42).

لاک بر پایه همین برداشت از خوشبختی، به تعریف خیر و شر^{۱۵} نیز می‌پردازد. به پیش چشم او، «خوشبختی در موسع‌ترین معنا، حداکثر لذتی است که ما قابلیت دریافت آن را داریم، و بدبختی، حداکثر درد؛ و پایین‌ترین درجه از آن چیزی که می‌تواند خوشبختی نامیده شود، هر اندازه آسایش از همه دردها و داشتن لذت حاضر است... پس آنچه استعداد تولید لذت در ما را داشته باشد، خیر، و آنچه استعداد تولید درد در ما داشته باشد را شر می‌نامیم» و «هنگامی که رقابتی بین درجات لذت یا درد باشد... عالی‌ترین درجه لذت را خوب می‌نامیم و کمترین درجه از درد را انتخاب می‌کنیم» (Locke 1999: ii, xxi, p. 43).

بنابراین، لاک خوشبختی را به صراحت رهایی از درد و برخورداری از لذت تعریف کرده و ضمن تعریف خیر و شر به «لذت و درد و وجدان لذت و درد» (Locke 1999: ii, xxviii, p. 5)، مقایسه‌ای و نسبی بودن آنها را نیز گوشزد کرده است. این تبیین روان‌شناسانه لاک از خوشبختی، متضمن آن است که تلقیات افراد از مسیبات خوشبختی، بر پایه تجربیات شخصی آنان از درد و لذت مبتنی است (http://pursuit-of-happiness 2012). این امر، علاوه بر آنکه تهی ساختن خوشبختی از محتوا را در برداشت (Ward

43 (2010) و می‌توانست زمینه‌ای برای پذیرش تکثرات موجود در جامعه فراهم آورد، لاک را دست‌کم با دو مسئله بزرگ روبرو می‌کرد: ۱. روایت مکانیکی از عملکرد ذهن و نفی آزادی و اختیار؛^{۱۶} ۲. مسئولیت و تعهد اخلاقی، که برآمده از مورد قبل بود.

۳-۲. آزادی ذهن و مسئولیت

اگر بر مبنای سخنان لاک، این لذت و درد است که خواسته‌های ما را تحریک و اراده ما را تعیین می‌کند، انسان چگونه می‌تواند عنان اختیار خود را در دست بگیرد؟ آیا او کاملاً دنباله‌رو تصوراتش از لذت و درد چیزهاست؟ لاک برای پاسخگویی به این دسته از سؤالات، بعد ارادی - عقلانی مسئله را نیز نشان می‌دهد و توجه بیشتری به فرایندهای ذهنی و تصمیم‌گیری می‌کند.^{۱۷} او خاطر نشان می‌سازد که «تجربه نشان داده که ذهن در اغلب اوقات نیرویی دارد که می‌تواند عملی شدن هر میلی را متوقف و معلق کند. پس همه می‌توانند برای آزمایش اهداف میل‌ها و امتحان جهات و سبک‌سنگین کردن آنها آزادی داشته باشند» (Locke 1999: ii, xxi, p. 48). از نظر لاک، این وضعیت، منشأ آزادی انسان است و به‌کارگرفتن نادرست آن، سبب پدید آمدن انواع اشتباهات و خطاها در مسیر مجاهدت برای خوشبختی است. این «اراده مختار» به ما امکان سنجش میل‌ها و تشخیص نیک و بد آنها را می‌دهد که اگر منصفانه به‌کار گرفته شود، کمالی برای طبیعت انسان محسوب می‌گردد (Locke 1999: ii, xxi, p. 48).

از اولین نتایج چنین نگرشی، مسئول بودن هر شخص در برابر انتخاب‌های سوء خویش است. لذا «اگر انکار یا بد به‌کار بردن آزادی در سنجش آن‌چه واقعاً خوشبختی را می‌سازد، فرد را گمراه سازد، آن‌گاه شکست و حوادث ناگوار باید بر عهده خود او گذاشته شود» (Locke 1999: ii, xxi, p. 57). بر همین پایه، «شخص» که یک اصطلاح قضایی است، صلاحیت قانون، خوشبختی و بدبختی را پیدا می‌کند (Locke 1999: ii, xxvii, p. 26)؛ تبعات و لوازم این نگاه لاک در بحث خوشبختی جمعی نمودار می‌گردد. علاوه بر این، برای لاک پیروی صرف از لذت‌ها نمی‌تواند روایت کاملی از پیگرد خوشبختی باشد؛

چراکه ممکن است ذهن آزاد بشر در سنجش خوبی و بدی میل‌ها به اشتباه بیفتد. او خوشبختی «راستین»^{۱۸} و «واقعی»^{۱۹} را که بر اساس سنجش درست و منصفانه قابل دستیابی است، مد نظر دارد. از نظر لاک، آزادی و «امتیاز بزرگ هستومندهای»^{۲۰} فانی عاقل» در مسیر خوشبختی، همان توانایی توقیف و تعلیق خواسته‌هاست، که بر بنیاد مراقبت از خود برای اشتباه تصور نکردن خوشبختی واقعی بنا شده (Locke 1999: ii, xxi, p. 52-53) و راه درست آن، کنترل غرائز است (Locke 1999: ii, xxi, p. 54). ثمرات این نگاه نیز در توجه لاک به فضیلت و مسیحیت، و به عبارت دیگر، خوشبختی اخروی نمایان می‌شود که نشان‌دهنده تأثیرپذیری او از ارسطو و همچنین آموزه‌های مسیحیت است.

۴. خوشبختی اخروی

۴-۱. لذت و فضیلت

لاک تحلیل خود از خواسته‌های بشر و خوشبختی او را بر بنیادی روان‌شناختی قرار داد. برانگیختگی میل‌های بشر به وسیله لذت و درد، موقعیت‌های گوناگونی را به وجود می‌آورد. با این تصویر، هر خیری، ولو این که خوبی آن مورد تصدیق باشد، نمی‌توانست مستلزم تحریک میل شخص باشد؛ چراکه شخص ممکن است آن را جزء ضروری خوشبختی خود محسوب نکند (Locke 1999: ii, xxi, p. 44). فراتر از این، تعارض و تنوع خواسته‌ها و قدرت ذهن در تعلیق میل‌ها، مسبب آن است که هر کس خوشبختی خود را در چیزی قرار دهد. بنابراین، «اگرچه همه به دنبال خوشبختی هستند، به وسیله چیزهای واحدی تحریک نمی‌شوند». انسان‌ها ممکن است چیزهای متفاوتی را انتخاب کنند و در عین حال، بر حق باشند؛ برخی مانند «زنبورها» از شهد گل‌ها می‌نوشند و برخی مانند «سوسک‌ها» از غذاهای دیگر بهره می‌برند (Locke 1999: ii, xxi, p. 56). فارغ از تمایزگذاری لاک میان زنبورصفتان و سوسک‌صفتان که درخور تأمل است، وی در چنین موقعیتی به انتخاب‌های اشتباه نیز می‌اندیشد.

برای لاک، داوری‌های نادرست افراد، درباره خوب و بد «آینده»، و نه «حاضر»، است (Locke 1999: ii, xxi, p. 58-61, 64-70) و تغییر دیدگاه و گذر از توجه صرف به لذت‌های زودگذر، «به فرد اجازه می‌دهد که دریابد دین و فضیلت،^{۲۱} جزء لازم خوشبختی او هستند... آن‌که انتظار خوشبختی یا بدبختی همه مردمان در جهان بعد از مرگ را بسته به رفتار آنان در این دنیا دارد، سنجه‌های او نسبت به خیر و شر تغییر می‌کند» (Locke 1999: ii, xxi, p. 62). فکر جهان پس از مرگ، انسان را به تجدیدنظر در سنجه‌ها و «تصحیح ذائقه» خویش فرامی‌خواند. اگرچه گاهی مد، عقاید عمومی، آموزش و فرهنگ و غیر آن در ارزش‌گذاری و ذائقه مردم نقش تخریبی دارد (Locke 1999: ii, xxi, p. 71)، اخلاقی که بر پایه‌های درست خویش بنا شده باشد، توانایی مقابله با آنها را داراست. از نظر لاک، «پاداش و عقاب اخروی که خدا برای اجبار قوانین خود قرار داده است، به اندازه کافی وزن دارند که به تحدید تصمیمات پردازند» و «یک خوشبختی بی‌پایان در نتیجه یک زندگی خوب در این جا ممکن» خواهد بود؛ «بنابراین است که یک زندگی فضیلت‌مندانه، با انتظار خوشبختی جاودانه، که ممکن است بیاید، بر زندگی بدسگالانه ترجیح داده می‌شود... اگر خوشبختی بی‌پایان را در یک کفه بگذاریم و بدبختی بی‌پایان را در طرف دیگر، [و] اگر بدترین حالتی که برای مرد متقی اتفاق می‌افتد، در صورتی که اشتباه کند، بهترین چیزی باشد که برای نابکار روی می‌دهد، در صورتی که انتخاب درست بکند، کدام دیوانه‌ای حاضر به خطر کردن است؟» (Locke 1999: ii, xxi, p. 72).

بنابراین، لاک با نگاهی حسابگرانه راه را بر روی فضیلت و دین می‌گشاید. در این میان، نقش دین مسیحیت در خوشبختی اخروی، و نهادهای دینی در خوشبختی اخروی و جمعی، حائز اهمیت است؛ چرا که همیشه دین‌ها و نهادهای دینی یکی از منادیان مهم فضیلت بوده‌اند و اصطلاح فضیلت‌گرایی از جهاتی با نام دین پیوند خورده است.

۴-۲. کلیسا و مسیحیت

اهمیت داوری‌های درست در باب خوبی‌های آینده، فراتر رفتن از توجه به صرف لذت‌های زودگذر، و

مآلاً تفکر پیرامون جهان پس از مرگ، توجه لاک را به فضیلت‌های دینی جلب کرد. لاک در این زمینه، اول از همه به نقص نظام‌های فضیلت‌غیردینی فیلسوفان باستان توجه کرده و پس از آن پیوند اخلاق با دین مسیحیت و نقش این دین در رستگاری بشر را پیش کشیده است و از این زاویه، به کلیسا و نهادهای دینی اجتماعی کشیده شده است. برای لاک دین و اخلاق پیوندهای محکم و ملازمه‌ای آشکار داشتند. از نظر او «هیچ‌کس تا آن پایه گرفتار وسایل معیشت نیست که هیچ فرصتی برای تفکر در باب روح خود نداشته باشد» (Locke 1999: 3 iv, xx, p. 3) و بنابراین، فکر به دین و جهان پس از مرگ، جای خود را در زندگی بشر باز می‌کند. از طرف دیگر، «دین حقیقی آمده است تا زندگی بشر را بر اساس قواعد و اصول فضیلت و تقوا تنظیم کند» (Locke 2010: 3) و از این‌رو پیوند آشکاری با اخلاق و خوشبختی انسان دارد. بنابراین، انسان پس از آنکه با حسابگری به اهمیت فضایل و زندگی فضیلت‌مندانه دست یافت، صورتبندی دینی از زندگی فضیلت‌مندانه، یکی از گزینه‌های پیش روی او خواهد بود. لاک در مرحله بعد، به دنبال آن بوده تا با توجه به نقایص اخلاق فضیلت در روایات غیردینی فلاسفه باستان، انتخاب گزینه فضیلت‌مبته بر مسیحیت را معقول جلوه دهد. از نظر او، «فیلسوفان باستان قادر بودند قواعد فضیلت را بچینند، البته به طور ناقص» (Ward 2010: 247). ناکامی فلاسفه قدیم در پی‌ریزی محکم پایه‌های اخلاق، ناشی از دو علت بوده است: اول، اثرپذیری آراء معدود فلاسفه خوشفکر عهد باستان، از رهبران سیاسی و اجتماعی، و دوم، عدم موفقیت آنان در پی‌ریزی اخلاق بر پایه استدلال صرف. در نگاه لاک، فلاسفه باستان فضیلت را ستودند اما آن را فقیر گذاشتند، افعال ستودنی را دیدند اما ربط فضیلت و خوشبختی و

ربط خیر فردی و عمومی را شرح ندادند و همچنین تصور روشنی از زندگی پس از مرگ نداشتند. با این اوصاف، مهمترین اهمیت اخلاقی مسیحیت، ارائه یک دکترین واضح از وضعیت آینده بود که مقبول طیف وسیعی از عقلا قرار گرفت (Ward 2010: 238-239) و بنابراین، برای بشر، عاقلانه و حسابگرانه خواهد بود، اگر زندگی فضیلت‌مندانه مسیحی را پیشه خود سازد.^{۲۴}

باور به زندگی مبتنی بر فضایل دینی، لاک را به عرصه نهادهای دینی نیز وارد می‌کرد. او نهاد کلیسا را در دو مرحله به بحث می‌گذارد. در مرحله اول، در ادامه بیان اهمیت دین در زندگی اخلاقی، نقش نهاد کلیسا را پررنگ می‌کند. از نظر او «کلیسا اجتماع داوطلبانه افرادی است که بنا بر توافق مشترکشان به هم می‌پیوندند، تا به شیوه‌ای که به اعتقاد ایشان در پیشگاه خداوند مقبول است و در سعادت ارواحشان مؤثر می‌افتد، به‌طور جمعی به عبادت خداوند بپردازند» (Locke 2010: 9). «کلیسای واقعی» که دربردارنده تعالیم روح القدس و کتاب مقدس در باب ضروریات خوشبختی است، رستگاری ارواح را به دنبال می‌آورد (Locke 2010: 10-11).

لاک در مرحله بعد، به حل تعارضات کلیسا در عرصه سیاست و اجتماع، برقراری «صلح، انصاف، و دوستی و محبت» (Locke 2010: 13) میان کلیساها، و بازتعریف و بازارش‌گذاری کلیسا در عرصه زندگی جمعی می‌پردازد. این امر که در ادامه شرح خواهد شد، در قالب بحث تساهل نمایان می‌شود و از جمله راه‌کارهای لاک برای پاسخ‌گویی به دشواری‌های پی‌گیری و دستیابی به خوشبختی در زندگی جمعی است.

۵. خوشبختی جمعی

زندگی جمعی، عرصه تصادم آراء و خواسته‌های افراد بشری است و بدون وجود برخی قواعد اخلاقی و رفتاری، وجود و دوام چنین حیاتی با مشکل اساسی روبرو می‌شود. لذا ارائه دکترین اخلاقی برای انسان در عرصه اجتماع، وجهه همت بسیاری از فیلسوفان، و در آن میان لاک، قرار گرفته است.

از نظر لاک نحوه حلقت انسان او را به سوی جامعه می‌کشاند (لاک ۱۳۹۲: ۲۳۲). او از مسئله تعارض و تنوع خواسته‌های فردی انسان، به این نتیجه رسید که «هرکس خوشبختی خود را در چیزی قرار می‌دهد»، چراکه «خوشبختی هر یک از افراد جامعه در چیزهای متفاوتی قرار داده شده است... همه انسان‌ها خوشبختی را می‌جویند، اما نه به گونه‌ای واحد؛ ذهن، ذائقه‌های متفاوت دارد». وی تلاش خود را معطوف آن کرد که با توجه به توصیفی که از خوشبختی فردی به دست داده بود، با بهره‌گیری از عقلانیت بشری، پایه‌های اخلاق و راه‌های پیگیری و حل تعارضات خوشبختی را نشان دهد. برای او دینداری و سیاست، از مهمترین نمونه‌ها و حوزه‌های تعارض خواسته‌ها و اهداف بشر بودند؛ وی راهبردهای اساسی حل مشکلات آنها را تساهل و حکومت مدنی می‌دانست. علاوه بر این، وی از اهمیت نظام پاداش و جزا و وجه نظارتی و تشویقی قوانین غافل نبود؛ به طوری که بحث از اخلاق و خوشبختی را بدون آنها باطل و بیهوده می‌دانست. در واقع، نظام جزا و پاداش قانونی، مکمل و تضمین‌کننده راه‌کارها و راهبردهای لاک برای تأمین خوشبختی محسوب می‌شد. لازم به ذکر است که در مقوله خوشبختی جمعی نیز، «فرد» از جایگاهی اساسی برای لاک برخوردار است؛ در یک کلام می‌توان خوشبختی جمعی از نگاه لاک را «آزادی فرد برای پیگرد خوشبختی مورد نظر خود» دانست که از طرق مختلفی تضمین و تحدید می‌شود.^{۲۵}

۵-۱. تساهل

لاک کلیسای واقعی را دربردارنده خوشبختی و رستگاری انسان‌ها در جهان آخرت محسوب می‌کرد، اما این که کدام کلیسا می‌تواند واقعی باشد و چه کارکردهایی باید در سطح اجتماع داشته باشد، مسئله‌ای جداگانه بود. جان لاک در بحث از حدود و ثغور توانایی عقل، مرز میان عقل و ایمان را ترسیم نموده بود. وی در کنار نشان دادن ناتوانی‌های عقل، در صدد ارائه راهی برای گریز از مناقشات بی‌مورد معرفتی در جهت دستیابی به حقیقت - خصوصاً در عرصه‌های دینی - برآمد. این راه، نتیجه نگرش تجربه‌گرایانه لاک و عقلانیت مبتنی بر آن بود: بر اساس راهبرد «تساهل» لاک، همگان بر امور واقع و توافقی، اتفاق می‌کنند و نتیجه چنین امری، پرهیز از جنگ‌های داخلی و مذهبی، و مناقشات عظیم زیان‌بار است.^{۲۶}

لاک در نامه‌ای در باب تساهل، به وصف چگونگی کلیسای راستین و راهبرد تساهلی آن می‌پردازد. در واقع، اگرچه رفتارها و عقاید دینی، تنها یکی از عرصه‌های تساهل است، از جمله مهمترین و عمده‌ترین این عرصه‌ها محسوب می‌شود. در این کتاب، جان‌مایه سخن او در باب خوشبختی آن است که «حق قانونی همه انسان‌هاست که مراقب رستگاری ارواح خویش باشند» (Locke 2010: 22) اما «نمی‌توان آدمیان را مجبور کرد که چه بخواهند و چه نخواهند سعادت‌مند گردند» (Locke 2010: 21). از همین رو تأکید می‌کند: کلیسا اجتماعی «آزاد و داوطلبانه» است (Locke 2010: 9) و تفتیش عقیده و تحمیل آن به بهانه به خوشبختی رساندن دیگران، جایز نیست (Locke 2010: 4-5)؛^{۲۷} تنها ایمان آزادانه و باطنی و عمل به دستورات کتاب، می‌تواند عامل رستگاری باشد و ظاهرگرایی مذهبی، موجب دوری از آن است (Locke 2010: 5)؛ و مورد دیگر اینکه «امتیازات ویژه» دینی، که مقدمه تسلط بر دیگران است، بر خلاف حقوق مدنی بوده و جامعه را تهدید می‌کند (Locke 2010: 35). لذا لاک مشخصه کلیسای راستین را «تساهل» می‌داند

(Locke 2010: 1).^{۲۸} چنین برداشتی از کلیسا تبعاتی نیز برای عرصه دیگر مناقشات، یعنی سیاست و حکومت، داشت و طرح لاک برای خوشبختی را به پیش می‌برد.

۲-۵. حکومت مدنی

در نگاه جان لاک، تساهل و حکومت مدنی^{۲۹} دو روی سکه دستیابی به خوشبختی را تشکیل می‌دهند. ضعف بشر در دستیابی به معارف، و لزوم برپایی و ادامه حیات اجتماع، وی را به پایبندی هرچه بیشتر به قواعد اخلاقی و عدم اجبارگری عقاید، و نتیجتاً تساهل در قبال یکدیگر می‌کشاند. تساهل، زمینه مناسبی برای پیگرد اهداف و خواسته‌های شخصی هر کس در جهت خوشبختی خود فراهم می‌آورد و وی را از اکراه و تحمیل دیگران مصون می‌دارد،^{۳۰} اما این امر، اهمیت و ضرورت همبستگی اجتماع، و وجود حکومت و اقتدار سیاسی را به کنار نمی‌زند.^{۳۱} از همین رو، جان لاک به بیان وظایف و حیطه حکومت، و بررسی رابطه امر حکومت با مسئله خوشبختی پرداخته است.

برای لاک، تعیین حدود امور مربوط به حکومت مدنی از امور مربوط به دین، و مشخص کردن قلمرو فعالیت هر یک، ضروری است. از نظر لاک، «یک زندگی خوب که دین و تقوای واقعی بخش عمده‌ای از آن را تشکیل می‌دهد، در عین حال با حکومت مدنی نیز ارتباط دارد. در یک زندگی خوب هم امنیت ارواح انسان‌ها و هم امنیت جامعه تدارک می‌شود، و بنابراین، اعمال اخلاقی هم به قلمرو قاضی درون و هم به قلمرو قاضی بیرون مربوط می‌شود» (Locke 2010: 31). بنابراین تجاوز هر یک از این دو به حریم دیگری، باعث ایجاد مشکلاتی می‌شود و عاقلانه است که میان آنها تمایز گذارد. فایده چنین تعیین حدی آن است که به مجادلات دائمی میان کسانی که دغدغه «رستگاری انسان‌ها» را دارند و یا لاقلاً چنین وانمود می‌کنند از یک سو، و آنهایی که نگران «حفظ حکومت» هستند، از سوی دیگر، پایان می‌بخشد (Locke 2010: 6). جان لاک بدین منظور، تعریف خود را از دولت ارائه می‌دهد:

دولت^{۳۲} اجتماعی از انسان هاست که فقط برای تأمین، حفظ و پیشبرد منافع مدنی تشکیل شده است. منافع مدنی را زندگی، آزادی، تندرستی و آسایش تن و تملک اشیاء خارجی همچون پول، زمین، مسکن، اثاثیه و لوازم زندگی و امثال آن می‌دانم (Locke 2010: 6؛ نیز ر.ک: لاک ۱۳۹۲: ۲۶۹).

عبارت بالا محدوده حکومت و دولت و وظایف آن را مشخص می‌سازد. «همه قدرت حکومت مدنی فقط به منافع مدنی انسان‌ها مربوط است و به حراست و مراقبت از امور دنیوی محدود می‌شود و هیچ ارتباطی با جهان آخرت ندارد» (Locke 2010: 9) و وظیفه قوانین نیز تنها «تأمین امنیت و سلامت جامعه و حفظ جان و مال همه افراد است» (Locke 2010: 31). بنابراین، دولت و جامعه سیاسی، صرفاً حوزه امنیت مالکیت انسان‌ها در امور مربوط به زندگی دنیوی را در بر می‌گیرد (Locke 2010: 33). تحدید دولت به امور دنیوی، و ضرورت وجود آن برای تأمین حقوق انسان و بقای نظامات اجتماعی، بهره‌گیری از حقوق مدنی دنیوی را تبدیل به امری ضروری و همه‌گیر می‌کند. اگرچه امور مباح تحت تسلط دولت قرار می‌گیرند، هیچ‌یک از اشخاص، کلیسا یا حتی دولت، حق تجاوز به مواهب دنیوی و حقوق مدنی افراد را ندارند و تنها چیزی که باید ملاک قانون‌گذاری و حکمرانی قرار گیرد، «خیر عمومی» است (Locke 2010: 23 & 41)؛ حتی مشرکان، مسلمانان و یهودیان، «نباید برای مذهبشان از حقوق مدنی جامعه محروم شوند» (Locke 2010: 41)؛ روشن است که لاک در اینجا با توجه به ناامنی‌های حاصل از جنگ‌های سی‌ساله، امنیت جان، مال و آزادی را اولویت داده است.

بدین ترتیب، آیا دولت وظیفه‌ای در قبال خوشبختی افراد تحت حکومت خود خواهد داشت؟ جواب به این سؤال واضح است: خوشبختی فردی انسان‌ها تنها به [معقولیت] خود آنها واگذار شده است (Locke 2010: 33-34)؛ حکومت باید به امور تحت قلمرو خود بپردازد و «قلمرو قدرت حاکم، به هیچ‌وجه من‌الوجه، نمی‌تواند و نباید به امور مربوط به رستگاری ارواح انسان‌ها تعمیم داده شود» و مردم حتی به رضایت خود نیز نمی‌توانند چنین حقی را به حاکم واگذارند (Locke 2010: 7)؛ چراکه حق حکومت و قانون‌گذاری، راه

ملکوت را کشف نمی‌کند، و قدرتمندان در تشخیص راه خوشبختی، فطرتاً با دیگران برابر بوده و توانایی جبران مافات در زمینه خوشبختی دیگران را ندارند (Locke 2010: 19). با این حال، میزان، عقل است و «حاکم مدنی با استفاده از عقل و استدلال، قطعاً می‌تواند آنچه را که در امر آموزش، تعلیم و تربیت و تصحیح خطاهای دیگران زیننده هر انسان نیکوکار و خوبی است انجام دهد»، اما با رعایت این قید که اجبار، مجازات و کیفر برای متقاعد کردن ذهن انسان‌ها وسیله مناسبی نیست و استفاده از آن در امور ایمانی جایی ندارد (Locke 2010: 8). بنابراین نقش «مراقبت خیرخواهانه» که شامل تعلیم، تذکر و ترغیب انسان‌هاست، انکار نمی‌شود، اما باید دانست که مراقبت از روح هر فرد، و پیگرد خوشبختی، امری است مربوط به خود فرد، و همان‌طور که هیچ انسانی را «نمی‌توان مجبور کرد ثروتمند یا تندرست باشد»، به همان شکل، نمی‌توان او را مجبور کرد که خوشبخت شود؛ حتی «خود خداوند نیز برخلاف اراده انسان‌ها، آنان را نجات نمی‌دهد» (Locke 2010: 17-18).

۵-۳. قانون

با تعیین حدود امور دینی و دولتی، جایگاه دولت و کلیسا، مرز میان آنها و کارکردهایشان مشخص می‌شود، اما با توجه به اینکه یک عمل اخلاقی، هم به قاضی و حاکم درونی مربوط است و هم حاکم بیرونی (Locke 2010: 31)، این مسئله که سرکشی هر فرد از محدوده خود، چگونه با مجازات حکومت یا هر نهاد و شخص دیگر مواجه می‌شود، و چه تضمین‌هایی برای خوشبختی جمعی وجود دارد، بحث «قانون» را به پیش می‌کشد. قانون، تنظیم رفتارهای دیگران را تا حدودی ضمانت کرده و امنیت بیشتری به جامعه می‌دهد. هر یک از افراد، بر اساس تصور خود از جزا و پاداش تعیین شده توسط قوانین، به تنظیم رفتارهای خود می‌پردازد. اهمیت مسئله قانون برای لاک به حدی است که اساساً «اضافه اخلاقی» را موافقت یا تباین افعال ارادی افراد با قانونی که ملاک قضاوت باشد، تعریف می‌کند (Locke 1999: ii, xxviii, p. 4). برای لاک «وضع قانون برای اراده اعمال آزاد

مردم بدون حمل آن به خیر و شر و الزام اراده فاعل به مراعات آن به منظور پاداش یا کیفر باطل است» (Locke 1999: ii, xxviii, p. 6). بر همین اساس، قانون، به ملاکی برای تشخیص خیر و شر اخلاقی نیز تبدیل می‌شود (Locke 1999: ii, xxviii, p. 5).

جان لاک گونه‌هایی از قواعد اخلاقی و نظام جزا و پاداش را شناسایی می‌کند که زندگی فردی و جمعی را سامان می‌دهند. این قوانین سبب ضمانت نسبی قراردادهای و هنجارها می‌شوند: «هرجا که قانونی فرض می‌کنیم ناچار باید پاداش و کیفری هم فرض کنیم که محصول ذاتی خود اعمال نیست، وگرنه اگر خود اعمال نتایج مطلوب یا نامطلوب داشته باشد، حاجتی به قانون نخواهد بود» (Locke 1999: ii, xxviii, p. 6).^{۳۳} لاک قوانین سه‌گانه شرعی، مدنی و عرفی^{۳۴} را شناسایی می‌کند؛ قوانینی که افراد با توجه به آنها، در باب اعمال دیگران داوری می‌کنند: شخصی گناهی مرتکب شده یا وظیفه‌ای انجام داده (بر طبق قانون نوع اول)، بزهکار است یا مبرا از جرم (بر طبق قانون نوع دوم)، و از فضیلت برخوردار است یا رذیلت و سیئه (بر طبق قانون نوع سوم)؟ (Locke 1999: ii, xxviii, p. 7).

از نظر لاک «قانون الهی ممکن است با نور طبیعت یا به واسطه صدای وحی پدید آید. خدا اصلی اعطا کرده که به موجب آن، همه مردم موظفند خود را اداره کنند». رحمت و حکمت خداوند، انسان‌ها را به سوی بهترین‌ها هدایت می‌کند و اوست که قدرت اجرای قانون و جزا را به آن‌ها می‌دهد (Locke 1999: ii, xxviii, p. 8). پیش از این مشاهده شد که لاک، چگونه با در نظر گرفتن نظام جزا و پاداش الهی در جهان پس از مرگ، به فضیلت روی آورد؛ نظام جزا و پاداش دنیوی نیز در محدوده خود، نقشی اساسی برای تضمین خوشبختی دارد. قانون مدنی نیز قانونی است که وضع آن در اختیار دولت است و «پاداش و کیفر سهل الوصول و متناسب با قدرت دولت» دارد. قدرت دولتی موظف است که بر طبق قوانین، از جان، مال و آزادی مردم حراست کند. همچنین این قدرت، حق گرفتن جان و مال یا آزادی نافرمان را دارد (Locke 1999: ii, xxviii, p. 9). این نوع از قانون، منطبق با گفته‌های لاک در باب حیطة و وظایف دولت است. قانون و نظام جزا و پاداش

عرف و افکار عمومی نیز اهمیت وافری دارد (Locke 1999: ii, xxviii, p. 10). عناوین فضیلت و سیئه، بر لذات خوب و بد اطلاق می‌شوند و این دو امر، تا آنجا که به‌درستی اعمال شوند، با قانون شرع یکسان خواهند بود؛ یعنی فضیلت راستین و فلسفی، منطبق بر فضایل مسیحی خواهد بود. اگر فضیلت و سیئه به‌درستی اعمال نشوند و در باب آنها جدال و بحث صورت گیرد، به تدریج روشن خواهد شد که این دو امر، در میان ملل و جوامع گوناگون، به اعمالی اطلاق می‌شود که در عرف همان جوامع، شهرت خوب یا بد دارد. جان لاک در این‌جا به روایتی کثرت‌گرایانه از فضیلت و خوشبختی نزدیک می‌شود. در بحث از قانون نیز تأکید لاک بر اولویت فرد است. توجه اصلی و اساسی هر شخصی می‌بایست نخست معطوف به نفس خود باشد تا در حوزه قانون نوع اول، رستگاری روح خود را تأمین کند، در حوزه قانون دوم، حقوق مدنی خود را کسب کند، و در حوزه سوم نیز متناسب با عرف جامعه خود به کسب فضیلت بپردازد، و در همه این موارد از تحمیل عقیده یا عرف خود به دیگری پرهیزد و حقوق مدنی دیگران را نیز به رسمیت بشمارد و به صلح عمومی پایبند باشد. «خلاصه کلام این است، هر انسانی می‌بایست از حقوقی برابر با آنچه برای دیگران قائل شده‌اند برخوردار باشد» (Locke 2010: 40).^{۳۵}

روایت لاک از خوشبختی در عرصه فردی و جمعی، ضمن پذیرش قانون عقل و طبیعت به‌عنوان نقطه ثقل خوشبختی، به دلیل تنوع مبانی ذهنی و سلايق شخصی و عرفی، با پذیرش مراجع متکثر اخلاقی، تشخیص می‌یابد. معیار لاک برای ارائه روایت از خوشبختی جمعی، اخلاقی و معقول بودن آن است. اخلاقی و معقول بودن خوشبختی، از یک سو به معنای عدم اجبار و تحمیل در این امر است، و از سوی دیگر، مستلزم کنار گذاشتن گزاره‌های عقل‌ستیز در موارد تعارض خواسته‌ها در زندگی فردی و جمعی است. نکته دیگری که لاک به آن توجه می‌دهد، اهمیت ایجاد و حفظ رابطه فرد و جمع است که شالوده خوشبختی جمعی را می‌ریزد. این رابطه نباید به بهانه خوشبختی اخروی یا هر امر دیگر ضربه بخورد و مورد تهدید واقع شود؛ از همین روست که وی به اهمیت و ضرورت

قانون برای نظارت بر رفتار پرداخته و راهبردهای تساهل و حکومت مدنی را به منظور حفاظت از خوشبختی فردی و جمعی پیشنهاد می‌کند.

۶. جمع‌بندی

پژوهش حاضر تلاش داشت تا رویکرد جان لاک به مسئله خوشبختی، و ماهیت و بسترهای آن، و همچنین راه‌های پیگرد آن را واکاود و چگونگی تلاش وی برای حل تعارضات نظری و عملی مربوط به خوشبختی و تضمین‌های آن را دریابد. لاک تحت تأثیر اپیکوریسم و فلسفه مدرسی، به بهره‌گیری از روایت‌های لذت‌گرایانه و فضیلت‌گرایانه پرداخته و در موارد لزوم به نقد آنها می‌پردازد و با زیر سؤال بردن لذت‌گرایی محض و فضیلت‌گرایی غیردینی، و نیز به نقد کشیدن آخرت‌گرایی و غایت‌مداری‌ای که باعث نادیده گرفته شدن حیات دنیوی فردی و جمعی می‌شود، روایت خود را از خوشبختی ارائه می‌دهد. برای او، خوشبختی، عرصه نهایی اخلاق و حقوق سیاسی و سنگ محک درستی و نادرستی امور محسوب می‌شود.

بشر در عرصه عمل، در حوزه‌های شخصی و جمعی، در زمینه تنظیم مناسبات خویش برای دستیابی به خوشبختی با مشکلات نظری و عملی مهمی روبرو است؛ لاک به دنبال آن بود که با اتکا بر عقلانیت تجربه‌گرا، به تعیین حدود عرصه‌های مختلف حیات فردی و جمعی دست یازد تا از موانع دستیابی به خوشبختی بکاهد. در این زمینه، این که هر یک از قوای طبیعی بشر، در همان راهی که برای آن به انسان اعطا شده‌اند به کار گرفته شوند و پایه‌های عقلانیت، استحکام لازم را پیدا کنند و جایگاه درست خود را در تعریف روابط بشری باز یابند، از اهمیت بالایی برخوردار بود. لاک ضمن قرار دادن لذت و درد چونان پایه‌های خوشبختی و بدبختی، با نگاهی مبتنی بر عقلانیت و حسابگری به حوزه دین و فضیلت توجه می‌کند و از آن رهگذر نهادهای دینی و مدنی را مورد بررسی قرار داده و تساهل و حکومت مدنی را راهکارهایی برای خاموش کردن آتش نزاع‌ها و تمهید و تسهیل وصول به خوشبختی برمی‌شمارد. این حسابگری، توجه لاک را به نظام جزا و پاداشی جلب می‌کند که لاجرم در قالب قوانین مختلف نمودار می‌شود. برای او، مؤلفه‌های سه‌گانه تساهل،

حکومت مدنی و قانون، عوامل تأمین خوشبختی جمعی و راه‌کارهای تضمین آن در عرصه حیات سیاسی و اجتماعی محسوب می‌شوند.

به‌طور کلی، جان لاک برای تبیین مقوله خوشبختی با بیان محدوده معارف بشری، برانگیزانندگی لذت و درد، تکثر میل‌ها و گوناگونی افکار، عقل‌باوری و نگرش استدلالی خود را در این زمینه به نمایش می‌گذارد و از تحمیل و اجبار، اعلام بی‌زاری می‌کند. لاک در چیش مفهومی خود، قدم به وادی دین، سیاست و اقتصاد گذاشته و علاوه بر بیان محدوده و کارکرد هر یک از نهادهای دینی و مدنی، دوری از ستم و اجبارگری، و لزوم احقاق حقوق اولیه مالی و مدنی افراد جامعه را پی می‌گیرد و بدین ترتیب طرح خود را تکمیل می‌کند و موانع خارجی را از سر راه برمی‌دارد.

روایت لاک از خوشبختی، به‌دلیل تنوع مبانی ذهنی و سلايق شخصی و عرفی، با پذیرش مراجع متکثر اخلاقی، تشخیص می‌یابد؛ با این حال، او به‌دنبال ایجاد و تأیید پراکندگی و نزاع نیست و مسیر پیگرد خوشبختی را با معیار قرار دادن اخلاق و عقلانیت، هموار می‌کند. اخلاقی و معقول بودن خوشبختی، مستلزم کنار گذاشتن گزاره‌های اعتقادی عقل‌ستیز، و دوری از اجبار و تحمیل در عقیده و رفتار است. ایجاد و حفظ رابطه فرد و جمع است که شالوده خوشبختی جمعی را می‌ریزد و لذا این رابطه نباید به «بهانه» خوشبختی اخروی یا هر امر دیگر ضربه بخورد و مورد تهدید واقع شود؛ چرا که خوشبختی اخروی هر کس امری ایمانی و اختیاری و در دست خود اوست و صرفاً باید از دخالت دیگری در آن جلوگیری به عمل آورد. پایبندی به نظام جزا و پاداش قانون‌های الهی، عرفی و مدنی، و همچنین به‌کارگیری راهبردهای تساهل و حکومت مدنی، تمهیدات لاک برای حفظ این رابطه است.

منابع

امینی مشهدی، سمانه و محمدرضا آهنچیان (۱۳۹۳) «تربیت اخلاقی و سعادت در نظام آموزشی ایران: مقابله دیدگاه فارابی، لاک، رورتنی»، اسلام و پژوهش‌های تربیتی، سال ۶، ش ۱۱.

- توسلی، حسین (۱۳۸۸) «بررسی انتقادی مبانی سیاست در اندیشه جان لاک»، *مجله علوم سیاسی*، سال ۱۲، ش ۴۸.
- توسلی، حسین (۱۳۸۹) «بررسی انتقادی رابطه دین و دولت در اندیشه جان لاک»، *مجله علوم سیاسی*، سال ۱۳، ش ۴۹.
- خزاعی، زهرا (۱۳۸۹) *اخلاق فضیلت*، تهران: حکمت، چ ۱.
- ریچلز، جیمز (۱۳۸۹) *فلسفه اخلاق*، آرش انگری، تهران: حکمت، چ ۲.
- راسل، برتراند (۱۳۴۸) *تاریخ فلسفه غرب*، تهران: شرکت نشر افست، چ ۳.
- سجویک، پیتر (۱۳۸۸) *دکارت تا دریدا*، محمدرضا آخوندزاده، تهران: نی، چ ۱.
- شریعت، فرشاد (۱۳۸۷) *جان لاک و اندیشه آزادی*، تهران: آگاه، چ ۲.
- صانعی دره‌بیدی، منوچهر (۱۳۸۷) *فلسفه اخلاق و مبانی رفتار*، تهران: سروش، چ ۲.
- عالم، عبدالرحمن و هادی صادقی اول (۱۳۹۲) «بررسی پارادایمی نسبت اخلاق و سیاست در تفکر لاک»، *فصلنامه راهبرد*، سال ۲۲، ش ۶۷.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵) *تاریخ فلسفه (فیلسوفان انگلیسی، از هابز تا هیوم)*، تهران: سروش، ج ۵، چ ۳.
- لاک، جان (۱۳۷۷) *نامه‌ای در باب تساهل*، شیرزاد گلشاهی کریم، تهران: نی، چ ۱.
- لاک، جان (۱۳۸۰) «در باب ایمان و عقل، و ساحت‌های متمایز آنها»، مصطفی ملکیان، *فصلنامه نقد و نظر*، ش ۲۸-۲۷.
- لاک، جان (۱۳۹۲) *دو رساله‌ی حکومت*، فرشاد شریعت، تهران: نگاه معاصر، چ ۱.
- معصومی زارع، هادی و قاسم شباننیا (۱۳۹۰) «بررسی و نقد مبانی نظریه تساهل جان لاک»، *معرفت سیاسی*، سال ۳، ش ۱.

"John Locke" (2012) at: <http://www.pursuit-of-happiness.org>.
Locke, John (1999) **An Essay Concerning Human Understanding**, ed. By: Jim Manis, the Pennsylvania State University.

- Locke, John (2010) **Locke on Toleration**, ed. Richard Vernon, Cambridge: Cambridge University Press.
- Macintyre, Alasdair (2007) **After Virtue; a Study in Moral Theory**, Notre Dame: University of Notre Dame Press, Third Edition.
- Mike W. Martin (2012) **Happiness and the good life**, Oxford, New York: Oxford University Press.
- Nagel, Thomas (1972) "Aristotle on Eudaimonia", *Phronesis*. p.p. 252-259.
- Oser, Lee (2007) **the Ethics of Modernism**, Cambridge University Press.
- Taylor, Charles (2007) **a Secular Age**, Cambridge, Massachusetts, and London: The Belknap Press of Harvard University Press.
- Ward, Lee (2010) **John Locke and Modern Life**, Cambridge: Cambridge university press, 1st.
- Weijers, Dan (2011) "Hedonism", **Internet Encyclopedia of Philosophy**, at: <http://www.iep.utm.edu/>.
- West, Thomas G. (2004 April 19) "Nature and Happiness in Locke", at: <http://www.claremont.org>.
- White, Nicolas P. (2006) **A Brief History of Happiness**, UK: Blackwell Publishing, 1st.

فضیلت‌گرایی، وظیفه‌گرایی و سودگرایی، از انواع قابل اهمیت نظریات اخلاقی به‌شمار می‌روند (ر.ک: خزاعی ۱۳۸۹: ۱۸-۱۶). برای لاک باید به نسخه‌های کلاسیک نظریه اخلاقی نیز نظر داشت. مثلاً لذت‌گرایی باید جداگانه در نظر گرفته شود؛ اندیشمندان کلاسیک سودگرایی در پاسخ به این‌که «چه چیزی بهترین خیر و نتیجه است؟»، بحث لذت و خوشنودی را مطرح کرده‌اند (ریچلز ۱۳۸۹: ۱۵۹). همچنین تقریری کلاسیک از اخلاق فضیلت وجود دارد که دیدی (نامیده می‌شود؛ ارسطو از مهمترین تقریرگران این Eudaimonism غایت‌مدارانه ارائه می‌دهد و خوشبختی‌گرایی نظریه است. در خوشبختی‌گرایی به معنای عام آن، عرصه نهایی اخلاق و حقوق سیاسی، خوشبختی و بهروزی انسان (see: Nagel 1972: 252). البته اینکه ارسطو دقیقاً چه چیزی را از خوشبختی مراد می‌کرده است، محل بحث است (او خوب بودن و خوب عمل کردن را مطرح کرده ولی مفاد و مضمون خوشبختی را باز گذاشته است 252) (Macintyre 2007: 148).

(Weijers 2011). اگرچه شخص اپیکور را نمی‌توان اپیکوریست به معنای مصطلح کلمه محسوب کرد²).

- ³. ر.ک: شریعت ۱۳۸۷: ۱۹-۱۸.
- ⁴. ر.ک: شریعت ۱۳۸۷: گفتار اول و دوم.
- ⁵. نظریات لاک حتی امروزه نیز از جایگاه خاصی برخوردار بوده و قابلیت‌های خود را نشان داده است؛ حتی افرادی (بر این عقیده‌اند که نظریات (Thomas G. West) و توماس وست (Michael Zuckert) مانند مایکل زوکرت) (Alasdair MacIntyre)، مکیتایر (John Rawls) اخلاقی لاک در مقابل نظریات اخلاقی متفکران بنامی همچون راولز) (West 2004) از قوت بیشتری برخوردارند (Alan Gewirth) و گویرث (MacIntyre).
- ⁶. Oser 2007: 2. ر.ک: راسل ۱۳۴۸: ۱۲۰؛
- ⁷. revelation & faith.
- ⁸. ترجمه مطالب مرزگذاری میان عقل و ایمان، برگرفته از این اثر است: لاک ۱۳۸۰.
- ⁹. برای مشاهده نمونه‌ای از بررسی انتقادی معرفت و اخلاق لاک، ر.ک: توسلی ۱۳۸۸.
- ¹⁰. ر.ک: عالم و صادقی اول ۱۳۹۲.
- ¹¹. pleasure & pain.
- ¹². organic vitalism.
- ¹³. uneasiness.
- ¹⁴. happy.
- ¹⁵. good and evil.
- ¹⁶. See: Ward 2010: 43.
- ¹⁷. با این حال برخی معتقدند که Ward 2010: 43-44. لاک در اینجا از «معرفت‌شناسی هابز»، فاصله‌گیری می‌کند (آرای لاک در زمینه موجبیت و عدم موجبیت اراده، به هر دو طرف قابل تفسیرند (ر.ک: صانعی دره‌بیدی ۱۳۸۷: ۲۰۴).
- ¹⁸. true.
- ¹⁹. real.
- ²⁰. Beings.
- ²¹. virtue.
- ²². ترجمه عبارات نامه تساهل مقتبس از این اثر است: لاک ۱۳۷۷.
- ²³. استنادات لی وارد در این مبحث به منبع زیر است:
- Locke, John (1958) **the Reasonableness of Christianity**. I. T. Ramsey, ed. Stanford: Stanford University Press, pp. 231-245.
- ²⁴. البته قرائت لاک از اخلاق مسیحی، متفاوت از فلاسفه مسیحی مدرسی است. لاک خوشبختی را از جنس لذت می‌شمرد که از جهاتی در مقابل انگاره کلاسیک از غایت طبیعی بود و از همین رو گفته شده است: «در قیاس با توماس آکوئیناس که میان خوشبختی ناقص زندگی زمینی و خوشبختی کامل زندگی آسمانی تمایز قائل بود، لاک مدعی است» (<http://pursuit-of-happiness 2012>).
- ²⁵. برای مشاهده تفکیک لاک میان دو گونه از آزادی ر.ک. شریعت ۱۳۸۷: ۱۷۱. نیز ناگفته نباید گذاشت که لاک در رساله اول حکومت با تأکید بر آزادی، به جنگ با بردگی در نظام پدرشاهی می‌رود (ر.ک: لاک ۱۳۹۲: ۱۵-۱۸).
- ²⁶. ر.ک: شریعت ۱۳۸۷: ۱۳۲-۱۲۷.
- ²⁷. Also see: Locke 2010: 30

امید شفیعی و فرشاد شریعت ۱۰۳

28. برای مشاهده نگاهی انتقادی به تساهل لاک، ر.ک: توسلی ۱۳۸۹؛ معصومی زارع و شبان‌نیا ۱۳۹۰.
29. با توصیفات که تیلور از انواع سه‌گانه سکولاریسم ارائه می‌دهد، سکولاریسم حکومت لاک را می‌توان نوع اول از سکولاریسم دانست: از نظر تیلور، اولین تعریف از سکولاریسم بر سیره‌ها و نهادهای عمومی که دولت مهمترین (See: Taylor 2007: 1-3 آنهاست، تمرکز دارند و آنها را از اعتقاد به خدا و اطاعت او جدا می‌سازند)
30. See: Locke 2010: 6.
31. از نظر لاک، حتی در مواردی نیاز است که نسبت به برخی از افراد و گروه‌ها به شکلی غیرمتساهلانه برخورد شود (Locke 2010: 25 & 35-37 ر.ک: لاک ۱۳۹۲: ۲۴۸-۲۴۶).
32. commonwealth.
33. نیکولاس وایت فقره‌ای از دست‌نوشته‌های لاک را ذکر می‌کند که وی در آن می‌کوشد تمایز معیارهای امر لذیذ و امر اخلاقی را نشان دهد و لذت و درد را از محتوای اخلاقی خالی کند و بگوید که لذت یک پدیده تجربی است و گفتن اینکه کسی از چیزی حظ و بهره می‌برد، متفاوت از گفتن این است که آنچه او از آن بهره می‌برد از لحاظ اخلاقی سزاوار (نیز ر.ک: امینی White 2006: 102-103 ستایش است. این امر، بار دیگر لزوم وجود قانون را آشکار می‌کند)
- مشهدی و آهنچیان ۱۳۹۳: ۷۱.
34. divine law; civil law; law of opinion or reputation.
35. از نظر مارتین مایک، لاک، عزت نفس را به‌عنوان ارج نهادن به حقوق انسانی ما می‌فهمد که ارزش و مقام مساوی را (Mike 2012: 37) ابراز می‌کند)